



متن درس خارج نهاده استاد یزدان پناه - یکشنبه ۱۴۰۱/۰۸/۰۱



ما در بحث وجوب و امکان و امتناع، یعنی مرحله رابعه که مواد ثلاث مطرح بود، در فصل نخست تاکنون سه مقام را از علامه طباطبایی خواندیم. در مقام سوم، ایشان در باب امکان که آیا وصف ثبوتی هست یا نیست، در نهایت به این رسیدند که برای اینکه اتصاف صورت بگیرد؛ وصف، ثبوتی است ولی نهاد این وصف، معدوله هست؛ یعنی نهادش سلب است در صورت اثبات. آن توضیحی که بود دادیم، بیان ایشان را گفتیم. بعد از اینکه این بیان تمام شد، رسیدیم به بیان مختار. در بیان مختار، ما عرضه داشتیم سه طرح، اینجا هست. یکی با اصطلاح اینها سلب تحصیلی، یکی معدوله، و یکی هم ثبوتی محض. حالا توضیح دادیم که عملاً بحث ما خارج است، ادبیات معدوله و اینها هم باید سبک دیگری بحث بشود، گفتیم. عجلالتا سه طرح وجود دارد. یک طرح می‌خواهد بگوید اساساً نفی ارتباط و نفی اتصاف است در خارج، که امکان یعنی نفی ارتباط دو ضرورت، یعنی دو ضرورت را ندارد، نفی اتصاف است در خارج، این دو ضرورت را ندارد، ضرورت وجود و عدم را ندارد، فقط نفی اتصاف است.

توضیح مجدد طرح دوم (نظر علامه)

یک طرح که در این کتاب هم آمده به صورت معدوله گفته شده، عملاً یعنی اتصاف هست اما در نهادش چیزی که هست سلبی است. که عمی، اتصاف واقعاً برای انسان می‌شود عمی را گفت «زید اعمی». واقعاً این اتصاف در خارج برقرار است، فقط در گزاره، نه. اما در عین حال باید توجه کرد که نهاد این عمی را که نگاه می‌کنیم، نابینایی است، نفی بینایی است، یعنی سلب است. این را گفتیم. در روز گذشته تأکید کردیم، باز هم تأکید می‌کنم، این را دقت کنید نتیجه این حرف چی می‌شود. کسی که این طرح دوم را می‌دهد، یعنی می‌خواهد بگوید امکان، تمام حقیقتش سلب ضرورتین است ولو به نحو اتصافی و ثبوتی باشد. یعنی هیچ چیز افزوده ندارد، هیچ جهت ثبوتی دیگر ندارد. ثبوت و اتصاف همین امر سلبی است که به نحو معدوله، ایشان توضیح داد. این را دقت کنید. یعنی در نهاد او هیچ گونه جهت ثبوتی، اثباتی وجود ندارد. تنها چیزی که در نهاد او هست، همان سلب است ولی اتصافی هم هست به این سلب، درست مثل عمی. تأکید می‌کنم. ببینید در نهادش نباید هیچ گونه امر ثبوتی در نظر بگیرید. به تعبیر دیگر «لا ضرورتین و هو الامکان»، «هو الامکان» دقیقاً مساوی فلسفی است با همان «لا ضرورتین»، هیچی دیگر درش نیست، فقط لا ضرورت به شکل غیر ضرورت است، به صورت معدوله است، آن توضیحاتی که دادیم. تأکید می‌کنم درش این طوری در نظر گرفته می‌شود. یعنی هیچ امر ثبوتی درش در نظر گرفته نمی‌شود، یعنی هیچ حظ ثبوتی در نهاد خود ندارد. یادتان باشد اگر کسی این بحث علامه را می‌خواهد نگاه کند، آقایانی که این حرف را زدند که سلب ضرورتین هست و لا ضرورت الوجود و العدم هست یا غیر ضرورت الوجود و العدم هست و این توضیح‌ها را دادند، این طوری می‌خواهند حرف بزنند. نه یعنی یک چیز افزوده‌ای هم دارد، ثبوتی هم دارد اما بالاخره سلب هم دارد یا مثلاً ترکیبی است یا هر عنوانی بدهید؛ این طوری نه. اصلاً طرح‌شان این طوری نیست.

سوال: [؟]

استاد: حالا بعدا می‌رسیم تقسیم را درست می‌کنیم.

سوال: [؟]

استاد: بر اساس این طرح، علامه می‌گوید از اول، غیر ضرورت الوجود و العدم بود. گفتیم بیان علامه را.

سوال: [؟]

استاد: ولی بالاخره اتصاف پیدا شد دیگر، عمی هم بالاخره یک اتصافی پیدا می‌کند دیگر. به صورت نهاد که می‌گوییم، یعنی در عین اینکه اتصاف صورت گرفته، حالت ثبوتی بهش می‌دهیم؛ درونش را نگاه می‌کنی، سلب است، نفی است، بطلان است. مثل کوری دیگر. کوری واقعا یک وصفی است برای زید به کار می‌بریم، به دلیل اینکه بحث شأن و ملکه و شأنت و اینها است دیگر، توضیحاتی که آقایان دادند. خب این را عرض کردیم. چرا این را تأکید می‌کنم؟ می‌خواهم دقت کنید اگر هر جایی یک نحوه حظ ثبوتی برای امکان در نظر گرفتید، از این طرح در رفتید. این طرح دومی که دارد می‌گوید، می‌خواهد بگوید حظ ثبوتی در درون ندارد، در نهادش همان سلب ضرورتین است. به تعبیر دیگر دقیقا مساوی است امکان با همان سلب ضرورتین. اصلا امکان را نگو، بگو سلب ضرورتین. اصلا امکان یعنی غیر ضروری الوجود و العدم. بخواهم خوب بگویم، این طوری می‌شود. امکان یعنی غیر ضروری الوجود و العدم، همین، هیچی دیگر بیشتر نیست. تأکید می‌کنم، می‌خواهم آن دقیقا که درش خوانیده از نظر فلسفی معلوم بشود چیست. معنایش این می‌شود درست شد.

سوال: [؟]

استاد: اتصاف، بله، حظ ثبوتی دارد. ولی امکان در نهاد خودش، در درون خودش چی خوانیده، بیانات علامه را خواندیم دیگر، دقیقا خواست بگوید غیر ضروری الوجود و العدم، هیچی دیگر نیست. درست مثل اینکه بگویم عمی درش چی خوانیده؟ ناینایی.

سوال: [؟]

استاد: حظی از ثبوت، بله، به عنوان اتصاف دارد به صورت معدوله. اما خودش در درونش مثلا این باشد که یک چیز ثبوتی هم خوانیده درش به اضافه یک چیز سلبی، مثلا غیر ضرورت الوجود و العدم به اضافه مثلا جواز، این طوری نه. اصلا امکان در واقع هیچ معنایی ندارد غیر از همان غیر ضرورت الوجود و العدم. اصلا دقیقا معنایش این است.

سوال: [؟]

استاد: عرض کردیم مثل عمی چطوری است، خب چکار کردید، در عمی چه می‌گویید. اتصافش را برقرار می‌کنید در عین اینکه در نهادش نفی و بطلان است. جناب علامه می‌گوید چون موضوع فلسفه موجود است، وقتی می‌آید باید به نحو اتصافی باشد، نه به شکل نفی اتصاف. به تعبیری اتصاف به غیر ضروری الوجود و العدم پیدا می‌کند، نه اینکه لا اتصاف باشد. بیان علامه، این است. اتصاف پیدا می‌کند؛ چون مقسم، موجود است — توضیح دادم بیان علامه را دیگر، دو دلیل آورده بود — این را به صورت لا اتصاف در نظر نمی‌گیریم بلکه اتصاف به غیر ضروری الوجود و العدم است؛ ولی حالا اتصاف به امکان است، امکان درش چی خوانیده؟ می‌گوید غیر ضروری الوجود و العدم.

سوال: [؟]

استاد: تاب ثبوت را دارد به همین معنا، همین توضیحی که دادیم الان. اصلا الان معدوله را بحث نکنید. می دانم بحث معدوله را در جای خودش باید بحث کرد ولی الان دنبال چه هستیم؟ دنبال آن مفادی که علامه گفت. آیا علامه خواست در این امکان، چیز افزونی بگیرد؟ دقت کنید چه عرض می کنم، این خیلی مهم است. یک وقتی می گوئید من اصلا معدوله را درست نمی دانم این طوری؛ اشکال ندارد، شما درست نمی دانید بسیار خب. ولی الان می خواهیم بگویم علامه چکار کرده و چه می گوید. این خیلی مهم است. علامه می گوید یک نوع اتصاف باید بگیریم، چرا؟ چون موضوع فلسفه موجود بما هو موجود است. الموجود اما ممکن او واجب، باید یک نوع اتصاف باشد، آن توضیح علامه. بسیار خب تا اینجا را گفتید، حالا اتصاف به امکان پیدا می کند، این امکان چیست؟ جناب علامه می گوید غیر ضروری الوجود و العدم و لا غیر. ببینید چه عرض می کنم. یعنی درش که خواست در نظر بگیرد، گفت لا ضروری الوجود و العدم. دقیقا معنایش این است، هیچ معنای ثبوتی ندارد. واضح است این تعبیر؟ استدلال هایی که ما قبلا می کردیم از علامه، همین بود یا نبود، تا به اینجا می کشید یا نمی کشید. من عرضم این است علامه که این کار را کرد؛ حالا اسمش را بگذار معدوله، اصلا هم نمی دانیم چیست، خوب است! ولی می دانیم ایشان اینجا چکار کرده. چون محل بحث ما این است، من نروم در معدوله، معدوله کاری برای من حل نمی کند. حالا سوال این است: شما در امکان هیچ حظ ثبوتی نمی بینید؟! هر وقت خواستید او را نگاه کنید، دیدید همان لا ضرورت وجود و عدم شد؟! همان غیر ضروری الوجود و العدم شد؟!

سوال: [؟]

استاد: من بحث بعدی ام هست، آیا ما تقسیم را این گونه کردیم، باید بگوئیم او خود برای ما همه مفهوم را ساخته یا نه. توضیح می دهم، بحث بعدی ما است، می رسم.

سوال: [؟]

استاد: حالا یکی از ایرادها است که می گویم بعدا ولی اول بگذارید حرف ایشان را درست کنیم آن نحوه ای که گفته. ببینید من هستم و این متن، گرفتاری من این است. یک وقت می گوئید از بیرون خودت توضیح بده، من یک جور توضیح می دهم می روم. من الان باید بگویم این متن چکار کرد، بعد بگویم مفادش چه در آمد، آیا این می شود یا نمی شود؟

سوال: [؟]

استاد: بله، باید بحث کنیم، من ان شاء الله می رسم. بعدا می رسم توضیح می دهم تک تک اینها را. بگذارید همین طرح ها اول جا بیافتند. ذهن همین که در گیر بشود، شما به فضای تفکر فلسفی می رسید. مهم برای من این است اول که شما هم فکر کنید همین جایی که داریم می گوئیم. یک بنده خدایی می گفت من درس های همه اساتید را می روم، همه را می نویسم، همه را می دانم چه گفتند! این طوری نمی خواهیم، این به درد نمی خورد که. درست است در جای خودش باید این کار را کرد ولی در خارج نهایی که عنوان پیدا می کند، معنایش این است که ما می خواهیم فکر کنیم، یعنی شما هم فکر کنید، همین جا الان می خواهیم فکر کنید که در نهایت چه در می آید. مغزای حرف علامه را گفتم. ایشان می گوید، نیست ها! این بیان، مال صدرا است. صدرا هم مال خودش نیست، از بعض محققین نقل کرد. این را بدانید الان این بحثی که داریم، تمام اینهایی که گفتیم، همه در اسفار هست، علامه چینیshi کرده و گزینشی کرده این بحث های اسفار را. دقت کنید اینها همه در اسفار هست، همه اینهایی که تا اینجا خواندیم.

این چیزی نیست که علامه دارد یک حرف جدیدی می‌زند. بله، بعضی جاها یک ایرادی دارد ولی در نهایت همین که دارد می‌گوید، متن اسفار است. من هم تا به حال که آدرس دادم، تک تک اینها را گفتم اسفار در کجایش آمده.

سوال: [؟]

استاد: اصلاً تعریف، نه. در نهادش چه خوابیده؟ می‌گویید اصلاً قابل تعریف نیست ولی در نهادش این خوابیده. چرا؟ چون جزو بدیهیات است. چیزی که به تعبیر ایشان ارتساماً اولیا دارد، تعریف پذیر نیست ولی معنایش این نیست که هیچی ندارد در نهادش.

سوال: [؟]

استاد: اتفاقاً من بعداً می‌خواهم یکی از نتایجی که بگیرم، می‌خواهم این را بگویم: این تلاشی که می‌کند، چه حرف علامه باشد چه حرف ما، یکی از تلاش‌هایی است که دارد معنای امکان را معنا می‌کند. عرض کردیم باید امکان را به شکل ولو تعریف حقیقی نمی‌توانیم بکنیم اما تعریف یا مفهومی یا آن تعریفی که عرض کردم به لوازم بکنیم. اینها از آن چیزهایی است که من معتقدم باید پیگیری شود. عرض کردم بنده خدایی رساله‌ای نوشته بود در عشق، گفته بود بحث عشق تماماً باید انجام بشود زیر سر یک معنایی همه می‌فهمند. بعد گفت اینکه بدیهی است و قابل تعریف نیست و بگذریم! گفتم خب تو که این طوری گفتی، هیچ بنیادنداری که مشخص کنی کدام قسمت جزو عشق است، کدام قسمت جزو عشق نیست. و همین طوری هر بحثی پیش آمده، داری می‌کنی. خب تو باید بدانی دقیقاً عشق چیست. گفت تعریف پذیر نیست. گفتم تعریف پذیر نیست، نه یعنی مولفه‌های بنیادین ندارد. در عشق، یک نوع جذبه، یک نوع میل نمی‌بینی، ولو اینکه بگو بدیهی است؟! می‌خواستم این را بگویم. اتفاقاً بعضی از تلاش‌هایی که اینجا داریم می‌کنیم، از آن تلاش‌هایی است که دارد برخی از جهات معنایی‌اش را هم مشخص می‌کند.

سوال: [؟]

استاد: اصلاً ایشان که بیشتر از این جلو رفت، ایشان حتی در حد عدم نگرفت؛ یعنی بحث امکان را در حد عدم نگرفت. در عدم باید می‌گفتیم ثبوت فرضی با بیان علامه. در اینجا نمی‌خواهد بگوید ثبوت فرضی. این را نمی‌گوید. می‌گوید امکان برای خودش یک نوع اتصاف‌الموجود است. الموجود اما ممکن او واجب، ممکن، واقعاً اتصاف است. و اتصاف هم حالت ثبوتی دارد. یعنی این را می‌خواهد قبول کند. یعنی بگوید بحث لا اتصاف نیست، خب خوب است، تا اینجایش را گفت. بعد می‌گوییم خب درش چیست؟ مگر شما نگفتید امکان یعنی یک سلب ضرورتین. می‌گوید بله، این درش خوابیده، اما این اتصاف را به هم نزد. یعنی چی؟ یعنی اتصاف به نحو معدوله‌ای به تعبیر علامه.

سوال: [؟]

استاد: خب طرف اتصاف هست به نحو معدوله‌ای. مگر می‌شود عمی را اتصاف بدهی به زید، هیچی نداشته باشد؟!

سوال: [؟]

استاد: شما می‌خواهید بگویید ثبوتی است، خب من حرفی ندارم که، من دعوایی ندارم، من خودم می‌گویم ثبوتی است. ولی می‌خواهم بگویم علامه چکار کرده. الان ما باید بگوییم علامه چکار کرده. خب شما این نحوی که می‌گویید، من فردا هم مطلب آماده دارم، یعنی هیچ کاری نباید بکنم! همین‌هایی که دیروز گفتیم را دارم تکرار می‌کنم.

ببینید بحث چیست تا اینجا؟ در معدوله، این بیان علامه دقت کنید دقیقاً می‌خواهد بگوید در دل امکان هیچی جز لا ضرورت الوجود و العدم خوابیده نیست اما به نحو معدوله‌ای، هیچی دیگر خوابیده نیست. یعنی به تعبیری مفاد و نهاد سلبی‌اش را از اش نگرفت، هیچ؛ اما سلب را به شکل تحصیلی نکرد، به شکل معدوله کرد. سلب را از دلش در نیاورد. به تعبیری نگفت هیچ جهت ثبوتی دارد. یک وقت می‌گویید خودش سلب است ولی لازمه‌اش امکان است. لازمه‌اش امکان است، می‌تواند امکان، ثبوتی باشد، چنین چیزی سلبی باشد، ربطی هم به هم داشته باشند. این یک چیز است. یک وقتی می‌گویید نه، اصلاً امکان یعنی همین لا ضرورت الوجود و العدم. دقت کنید چه عرض می‌کنم. این تعبیری که جناب علامه دارند و جناب صدرا دارد از محققین نقل کرده، تحقیق نهایی‌ای که در دل آن بحث‌های قبلی در آمده این بوده؛ این خواست چکار کند؟ البته از دست سلب تحصیلی در رفته. یعنی همین قدر که خودش را از آن تقریر اول در آورد به سمت دوم، خیلی کار کرده. و کلاً هم فلسفه خیال نکنید این قدر راحت، اول شکل می‌گیرد. هر کسی باید یک خون دلی بخورد، یک کاری بکند، یک مرحله انجام می‌گیرد. بنده خودم خدایی‌اش می‌گویم اگر اینها نباشد، اصلاً ماده فکر برای ما حاصل نمی‌شود که مثلاً دو تا کلمه اضافه بگوییم یا نگوییم. یادتان باشد اینها اصلاً به هم نمی‌خورد. یعنی در بحث‌های فلسفی، دنبال کنید که این دقت‌ها یواش یواش ما را دارد به کجا می‌کشاند.

توضیح مجدد طرح سوم

حالا این شد بیان علامه، که یک مقدار از آن مرحله اول سلب تحصیلی در آمد. یعنی عدم اتصاف نیست، اتصافی است اما مفاد درونی‌اش نفی است. طرح سوم، هر قدر بتواند یک جهت اثباتی اثبات کند، از دل اندیشه علامه در می‌آید. و مسلماً هم ترکیب را نمی‌تواند مطرح کند بگوید یعنی هم سلب ضرورتین درش هست، هم جواز. این طوری که نمی‌شود اصلاً طرح کرد، چون می‌دانیم این معنا معنای بسیط است. اصلاً بحث نباید این طوری بشود. ولی با این حال عرضم این است همین قدر که بگویید اندک حظ ثبوتی در نهاد خود امکان خوابیده، از دست این طرح در می‌روید. اینجا باید چکار کرد؟ بنده دیروز عرض کردم راهش تحلیل عقلانی آن ذاتی است که یافتیم یا معنایی که از ذات داریم. معنای از ذات را نگاه کنید، چون معنا آمد در حیطه علم، می‌گویید بالوجدان. اشکالی ندارد. درست مثل مفهوم وجود آیا مشترک لفظی هست یا نه، چکار کردیم آنجا؟ گفتیم بالوجدان می‌بینیم مشترک معنوی است. این طوری توضیح می‌دهیم. این بالوجدان، به معنا می‌خورد. ولی عرض کردم بحث را فقط بالوجدان نباید طرح بکنیم. چرا؟ چون اساساً بحث ذوات است، ما در ذوات باید بگردیم. ذاتی است که به صورت معنا در آمده. پارسال توضیح دادم چگونه معنا از دلش باید ذات را دید. به تعبیری آن بحث مطابقتی بود که داشتیم توضیح می‌دادیم. او را در نظر بگیرید، بحث، سر ذات امکان است که وقتی پیدا کردیم، درش چه خبر است؟ ما که نگاه می‌کنیم به خود ذات، به تحلیل عقلی، درش ثبوتی می‌بینیم جواز را، امکان را، درست است یک ارتباطی هم دارد، چنین جوازی هیچ گاه ضرورت را بر نمی‌تابد، یعنی لا ضرورتین می‌شود. این را می‌فهمیم. یعنی به تعبیری هم ضرورت را بر نمی‌تابد را می‌فهمیم که عرض کردم این بدیهی تصدیقی است که بین ضرورت و جواز، جواز را به بداهت، وجوب را به بداهت شان می‌یابیم؛ این بداهت تصویری. بعد صرف تصور دو طرف، کافی است برای چنین حکمی. حکم چیست؟ جواز بر نمی‌تابد وجوب را و ضرورت را، و مقابل او است. یک نوع تقابل بین آنها است که حالا باید دید این چه نوع تقابلی است. یک بحثی داریم در مورد وحدت و کثرت، تقابل شان به چه نحو هست، آنجا یک توضیحاتی می‌دهند، آن نوع بحث‌ها باید پیش بیاید. دقت می‌کنید. آیا جزو چهار نوع تقابلی است که ما می‌شناسیم، یک چیز پنجمی است؟ از این توضیحاتی که بود، در جای خودش. ولی اصل مسئله چیست؟ یک نوع تقابل را می‌فهمیم. کسی اگر این طوری طرح کند، به این مسئله می‌رسد: یعنی من عملاً یک مفاد ثبوتی دارم ولی لازمه سلبی دارد.

لازمه‌اش چیست؟ سلب آن ضرورت‌ها است، چون یک نوع تقابل با آنها دارد. دقت می‌کنید. یک نوع تقابل دارد، سلب آنها است ولی در خودش چی می‌بینم؟ ثبوت می‌بینم.

تکیه به اینکه مباحث تقسیمی فلسفه، بحث از نحوه وجود هستند

حالا بگذارید ما دو سه تا مسئله را بگویم، ببینم شما چکار می‌کنید. اساسا اگر، اگر، اگر، اگر؛ چند بار می‌گویم، به خاطر اینکه بعضی آقایان دعوا دارند که اصلا امکان ذاتی ماهوی را می‌شود آورد به عنوان مسائل الموجود قرار داد یا نه؛ اگر بشود قرار داد، معمولا بحث‌های تقسیمی وجود باید ثبوتی باشد، و باز به عنوان نحوه وجود باشد یا نه؟ دقت کنید چه عرض می‌کنم. یادتان هست گفتم بحث مقسم، علامه کرده، می‌شود یک جور دیگر تقریر کرد. اصلا سوال کنم از شما: بحث‌هایی که مقسم، الموجود اما واجب او ممکن، ولو ممکن به امکان ماهوی فرض کنید در اینجا قرار بگیرد، با همین طرح حتی، به نظر شما باید چه گفت؟ معمولا بحث‌های تقسیمی فلسفه، بحث‌های نحوه وجود هست یا نیست؟ یعنی دو نحوه وجود می‌شود یا نه؟ تا گفتید نحوه وجود، یعنی خود وجود به لحاظ وجودی‌اش تنوع پذیرفته. یادتان باشد. و وقتی به لحاظ وجودی تنوع پذیرفته، می‌دانید معنایش چه می‌شود؟ ثبوتی محض می‌شود. تنوع وجودی است، نه تنوع غیر وجودی. فقط نفی او نیست. قوه و فعل را چطوری ما توضیح دادیم دیروز، یک نحوی از وجود شد. ثبات و حرکت، علت و معلول، اینها را چطوری باید توضیح بدهیم؟ همه را باید نحو من الوجود کنیم. تا نحو من الوجود می‌کنید بحث‌های تقسیمی را، اصلا مفادش باید ثبوتی محض بشود. مگر اینکه بگویید اصلا چنین چیزی به عنوان تقسیمات فلسفه نیست. آن را بگویید، جدا است. ولی اگر، چند بار هم گفتم اگر دیگر؛ اگر بشود بحثی را به عنوان تقسیمات مقسم وجود، الموجود اما واجب او ممکن، و ممکن هم فرض می‌کنیم ممکن ماهوی باشد؛ اگر بشود گفت، می‌دانید اگر کسی بخواهد درست کند چاره‌اش چیست؟ بحث را نحوه وجود کند. نحوه وجود هم تنوع وجود است. یعنی در وجود بودنش این گونه شد و در وجود بودنش آن گونه شد. دقت کنید. این معنایش ثبوتی است. و این سازگار نیست.

تکیه به لزوم معنای واحد مشترک بین امکان ماهوی و امکان وجودی

اینها را که می‌گویم، می‌خواهم یک کمی ذهن شورانده بشود. باز یک چیز دیگر، جناب علامه همین صفحه بعد می‌گوید این امکان به معنای لا ضرورت الوجود و العدم، مال امکان ماهوی است اما در امکان فقری دیگر نمی‌شود این را استفاده کرد. این چه امکانی است که شما الان دارید مطرح می‌کنید که حتی امکان فقری را به عنوان امکان می‌پذیرید ولی نمی‌گیرید؟! این چه نحو امکانی است؟! اینها را که می‌گویم، بعدا بهتان می‌گویم چه باعث شده این طوری شده. قاعده این است که آن معنای عام مشترک، به تنوع ده تا معنا و بیست تا معنا باید تبدیل بشود. بله، بعضی از معانی مربوط به خارج نیست؛ چون فلسفه بحث از خارج می‌کند، می‌گوییم این معنا را می‌گذاریم کنار. ولی هرچه مربوط به خارج است را باید چطوری توضیح بدهید؟ باید معنای واحد مشترک داشته باشید. نه یکجا به معنای لا ضرورت الوجود و العدم ولی یکجا به معنای دیگر باشد. یعنی خود معنای امکان، چیزی تهش نیست. یکجا می‌شود تعلق الوجود، فقری الذات؛ یکجا می‌شود سلب ضرورتین. این یک تهش هیچی نیست. اینکه به درد نمی‌خورد که. اینکه اصلا فلسفه نشد.

تحلیل ریشه مشکلات و غوامض بحث امکان

می‌دانید چه باعث شده این طوری شده؟ یک بحث قدیمی پیش از اصالت وجود است که بحث ماهیت را به عنوان یکی از ممکنات می‌شناخت و طبق او ممکن الوجود و واجب الوجود را سامان داد و آمد و مشکلاتی پیش آمد و مشکلاتی را حل کرد، شد این بحث‌هایی که حالا خواندیم مثل معدوله و اینها. و یک طرح صدرایی هم آمده اضافه شده در فضای وجودی. بعد اینها

آمیخته شدند، همه را به عنوان بحث امکان می‌خوانیم؛ اشکالی هم ندارد. همیشه بدانید تا این طوری می‌شود، معنایش این است: یعنی یک بحث قدیمی است، تغییر بنیاد داده باز یک بحث جدیدی اضافه شده، با هم قاطی شده، و این طوری در می‌آید که الان می‌بینیم. اشکالی ندارد. اصلاً کار علمی، همیشه این طوری است. یک حرفی را می‌زنند، دوباره یک بنیادی آمده، یک چیز دیگر آمده، یک جمعی شده، باز دوباره می‌بینیم جور در نمی‌آید. یک سازماندهی جدید می‌خواهد فقط. و سازماندهی جدید باید خیلی چیزها را مواظبت کند. امکان باید یک معنای عامی بشود. یادتان باشد ما امکان‌هایی را می‌گوییم که در خارج باشد. چون از اول هم گفتیم بحث ما امکان خارجی است. مواد قضایا عنوان می‌دانند. امکان بیاید ذهن، من احتمال بگویم؛ این امکان، الان بحث من نیست. مگر به جهتی که خارجی‌اش کنم. دقت کنید چه عرض می‌کنم. امکانی که به لحاظ معرفت‌شناسانه گاهی می‌گوییم احتمال، اینها نه. اینها الان محل بحث ما نیست. ان شاء الله بعداً باید تمام انواع امکان را که می‌خوانیم، آنجا توضیح بدهم چه امکان‌هایی داریم و چکار باید کرد. الان این طوری که شما گفتید، یکجا شد لا ضروری الوجود و العدم، یکجا شد تعلق الوجود، فقری الذات. این چطوری جور در می‌آید؟ این چه امکانی است؟ دو تا اسم گذاری است مگر؟! در برابر ضرورت قرار می‌دهیم، ضرورت مگر چیست؟ لذا عرض کردم یک معنای عامی را آدم باید در نظر بگیرد، او را در همه نهادها نگه دارد. یادتان باشد. اینها است که اگر کسی دقت کند، احساس می‌کند الان ما در عصر دوم هستیم. عصر اول که یک دسته مبانی بود. عصر دوم، دسته‌ای دیگر از مبانی آمد، بنیادهای دیگری را اضافه کرده، همه را یکجا کرده، سرجمع بسته. عصر سوم هم می‌خواهیم که اینها را یک ساماندهی جدید کند. بعضی جاها بنده دیدم صدر این مرحله سوم را هم خودش انجام می‌دهد. یعنی چکار می‌کند؟ می‌آید تماش را از اول، خود سامان می‌دهد. ولی بعضی جاها را سامان نمی‌دهد، می‌رود در همان، همراه آنها، حرف خودش را هم می‌زند. و بعد اینها آمیخته می‌شود. بعد ما الان در فلسفه می‌خوانیم. اشکال ندارد، اصلش هم همین طوری است. اگر هم حتی به آن عصر سوم نرسیم، این عصر دوم را باید گزارش کرد. یعنی کار علامه درست است و باید این کار را کرد. ولی باید بعد فکری کرد. امکان، یک معنا. ضرورت، یک معنا. انواع ضرورت. انواع امکان. فقط همه بای خارجی باشند، چون بحث ما خارج بود؛ این را باید در نظر گرفت. این طوری اگر نکنید، تمام بحث‌ها سامان ندارد.

سوال: [؟]

استاد: منظورتان این است الموجود اما واجب او ممکن، یک طرح. الموجود اما واجب او ممکن، طرح دوم. الموجود اما واجب او ممکن، یعنی واجبی که در برابر امکان ماهوی است، یک. الموجود اما واجب او ممکن، یعنی واجبی که در برابر امکان فقری است. یعنی من عملاً دو تا بحث دارم در الموجود اما واجب او ممکن؟!

سوال: [؟]

استاد: خب این یکی از گرفتاری‌هایی است که صدر را حلش کرده به نحوی. حالا من نمی‌گویم درست است یا نه. بعداً می‌رسیم طرح صدر را می‌گوییم. یک جور گفته که هم امکان ماهوی بیاید، هم امکان فقری بیاید، هم وجوب بیاید.

سوال: [؟]

استاد: اصلا بینیم امکان ماهوی ای که این طوری گفتیم، چطوری است. الان که من زبانم بسته است، کاری نمی توانم بکنم. ولی باشد، همین که شما می گوید، بالاخره دارید دو تقسیم می کنید؛ یعنی عملا الموجود اما واجب او ممکن، اما علت او معلول مثلا؟! این طوری منظورتان است؟! چرا علت و معلول را آوردم؟ گفتید دو معنای مشترک لفظی است دیگر.

سوال: [؟]

استاد: می خواهم همین را بگویم. یعنی یک جور اشتراکی هست. وجوب هیچی درش نیست، امکان هیچی درش نیست، فقط دو نوع معنا دارد؛ کاری حل می کند؟! این طرح شما می دانید معنایش چیست؟ الموجود اما واجب او ممکن یک معنا دارد. الموجود اما واجب او ممکن معنای دومی دارد، مثل اینکه بگویم اما علت او معلول! همین قدر، چون دو معنا است دیگر، اصلا ربط به هم ندارند. واقعا می خواهید این کار را بکنید؟! من اینها را که می گویم، بیشتر می خواهم خودتان فکر کنید.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد، الوجود یا الموجود، این طوری می خواهید بگویید؟

سوال: [؟]

استاد: طبق حرف شما پس الوجود باید بگویم، اصلا الموجود نمی توانیم بگویم. حالا الموجود می خواهم بگویم. الموجود می توانم بگویم اما واجب او ممکن، یک معنا.

سوال: [؟]

استاد: این معنای دوم یعنی چی؟ یعنی اما علت او معلول. علت و معلول گفتیم، یعنی یک چیزی شبیه اما علت او معلول.

سوال: [؟]

استاد: آفرین، ربطی دارد. من می خواهم این زبان را شما بدهید، من بقیه اش را پیش می روم. یعنی چی؟ یعنی شما باید بگویید یعنی جهت وجوبش جدی تر از این حرف ها است. خوب است دیگر. یعنی یک جهت واحد. پس شما جهت واحد، مد نظرتان است. پس فکری کنید. این چه کاری بود شما کردید؟! حالا به تعبیر دیگر جهت واحد یعنی چی؟ یعنی در امکان می رسید، جهت واحد امکان را باید در نظر بگیرید هر دو جا، ولو اینکه امکان تنوع پیدا کند به حسب دو مورد.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد، اصلا معنایش این است. امکان، یک معنای واحد دارد یا اصلا دو معنا دارد؟ می گوید معنای واحد دارد به لحاظ ذات خودش، این ذات خودش را می خواهم پیدا کنم چیست که بتواند سلب را و این به قول شما یعنی لا ضرورتین را در بر بگیرد. یعنی باید بروید در جهت واحد. و این اصلا کار ما است در بحث های فلسفی. می گویم بحث ها آمیخته شد. بسترهای تاریخی، ما را به اینجاها کشانده. یک پیشینه ای دارد، یک کاری صدرا کرده، اینها با هم جمع شده، این طرح در آمده. البته صدرا از همان اول جوری کرده که بتواند هم امکان ماهوی، هم امکان فقری را در برابر وجوب قرار بدهد. نگاه کنید، من ان شاء الله بعدا می آورم و می خوانم. دقت کردید. ما با همچنین مشکلاتی روبرو هستیم. لذا به نظرم اصلا این طرح ها را باید فکر جدی تری

کنیم امکان را بینیم دقیقا درش چه خوابیده. برویم در مفهوم پایه. در مفهوم پایه وجوب و امکان بگردیم چه خبر است. من دنبال همین هستم. یعنی ما این طوری نباید بحث را پیش ببریم. از اول، از امکان و وجوب شروع کنیم، در امکان، ما یک جهت جواز واقعا درش می بینیم، ولو اینکه خیلی خیلی نزدیک هست به اینکه سلب ضرورتین از دلش در می آید. خیلی خیلی که می گویم، می خواهم لازم بین بودنش را بگویم.

سوال: [؟]

استاد: امکان یعنی ضرورت نداشتن فقط؟!

سوال: [؟]

استاد: امکان، نیازمندی نیست. امکان، خودش یک معنا دارد، جواز. یعنی می تواند ارتباط باشد بین احراق و پارچه و می تواند ارتباط باشد بین وجود و مثلا انسان.

سوال: [؟]

استاد: ببینید اصلا بحث تفنن نیست. من از شما سوال می کنم: قوه و فعل، من می خواهید بحث دیروز را دوباره پیش بیاورم، ببینید معنایش چطوری است.

سوال: [؟]

استاد: خب جواز هم یک قابلیت است دیگر.

سوال: [؟]

استاد: یک جهت است دیگر، جواز هم یک جهت است دیگر، تمام شد.

سوال: [؟]

استاد: اصلش لا ضرورت نیست، خودتان هم می دانید. به تعبیر دیگر هیچ جهت اثباتی درش نیست؟! موقعی که می گوید ممکن الاحراق است، یعنی فقط ضرورت ندارد احراق و عدم احراق! اصلا این دو تا را چرا این قدر غلیظ کردید؟! یک چیز وسط دارید که باعث شد این طرف غلیظ شد، آن چیست؟ خودش امکان دارد. همین تعبیری که خودتان می کنید. دقت کنید. در امکان، اصلش را اگر نگاه کنید، ثبوتی است. اصل جواز، ثبوتی است. لفظ جواز، تفنن در عبارت نیست. من اصلا لفظ را نمی خواهم بگویم. شما را می خواهم به آن معنا برسانم. شما از معنای امکان چی فهمیدید از اول؟ وقتی می گوید پارچه ممکن الاحراق است، چی فهمیدید؟

سوال: [؟]

استاد: می تواند، می تواند. خیلی خوب است. نه نمی تواند آن باشد و آن باشد. می تواند این طوری باشد، نه نمی تواند حتمی باشد و نمی تواند حتمی باشد. می تواند. همین می تواند دو طرفه بشود، می تواند این باشد می تواند آن باشد. می تواند، نه نمی تواند. آقایان با

این حرف‌شان می‌خواهند بگویند نمی‌تواند آن ضرورت باشد و آن باشد. در حالی که امکان یعنی همان می‌تواند. همان که شما می‌گویید. دقت کردید. خوب بیانی است. همین تعبیری که شما کردید، درش می‌تواند هست، مفاد اثباتی است.

سوال: [؟]

استاد: بله دیگر، لازمه بینش است. امروز هم زیاد جلو نرفتیم. من احساس می‌کردم دیروز آنکه گفتم، دوستان در خاطر دارند. الان از بعضی از سوال‌ها احساس کردم باز بحث دیروز را من دوباره باید بگویم. تقاضا می‌کنم آن بحث دیروز را نگاه کنید.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

